

اسکندر کبیر و تئوری توطئه علیه او

اسکندر کبیر مغلوب بیماری شد. فاتح آسیا مانند یک جنگجو نمرود بلکه احتمالا بعات ابتلائی ورم کشنده نسج لوزالمعده فوت کرده است با وجود آن هنوز هم تئوری توطئه علیه او مطرح می‌باشد

و کتابه اولمپیا س همسر او را مقصر جلوه می‌دادند زیرا او از اینکه فیلیپ همسر دومی انتخاب کرده بود بسیار عصبانی بوده است.

اسکندر در سن بیست سالگی به تخت نشست و خیلی به سرعت و بیرحمانه اقدام و امپراطوری یونان را در اختیار گرفت و مورد حرمت و سناس متولیان معبد دلفی واقع شد و در همانجا بود که به او وحی می‌شود که پسر م تو شکست ناپذیر هستی اسکندر بدون هیچگونه تردیدی با این تلقین پر ابرین پاور شد که او از اخلاف هرکول بزرگ است و نشانی از لشیل قهرمان دارد. اسکندر وحی معبد دلفی را در قلب خود جای داد و با ارتش های خود در سال ۳۳۴ قبل از میلاد مسیح به سمت آسیا سر ازیر شد.

ایران و مصر در زمان حکومت داریوش در لشکرکشی سال های ۳۳۱-۳۳۲ قبل از میلاد مسیح به سرعت سقوط کرد.

اسکندریه، شهری که در دهانه رودخانه نیل قرار داشت هم به توسط و هم بنام فاتح کبیر ساخته و نامیده شد. این شهر بعد از یکی از بزرگترین مراکز فرهنگی مدیترانه گردید. به دنبال فتوحات همه جانبه اسکندر بعنوان پادشاه آسیا تاجگذاری کرد. در سال ۳۲۷ قبل از میلاد مسیح اسکندر به طرف هند رفت و با King Porus به جنگ پرداخت. ضمن این که در یکی از این جنگ ها اسب محبوب اسکندر Buccephalus زخمی شده و می میرد و اسکندر به افتخار این اسب نام او را بر یکی از شهرهای هندوستان می گذارد.

در سال ۳۲۲ قبل از میلاد مسیح اسکندر در رأس سپاهیانیش به بابل می رود به طوریکه پلوتارک می گوید واقیعی سبب شد که حمله اسکندر به بابل بدشگون تلقی گردد، سپاهیانیش که بر بالای دیوار شهر می جنگیدند کشته شده و در مقابل پای او به زمین می افتادند، و بهترین شهر اسکندر از لگد پرانی یک

خود را بر پشت او قرار داد و او را در اختیار گرفت. این اسب را Buccephalus یعنی (سرگاو نر) نامیدند و اسکندر تمام قاره آسیا را بر پشت این اسب زیر پا گذاشت.

فیلیپ به خوبی به اهمیت اسب هادر جنگ آگاه بود. او راهکار جدیدی را به پیاده نظام خود آموزش داد. به این ترتیب که آنها در صفوف فشرده بهم جنگ



بپردازند. (به آنها phalanxes می گفتند) و در همان حال نیز سواره نظام به پهلوها و پشت نیروهای خصم یورش می بردند. و با همین روش جنگی بود که فیلیپ تمام یونان را فتح کرد و پیشوای کنفدراسیون یونان و مقدونیه شد. ایران هدف بعدی او بود که باید فتح می شد ولی آنقدر زنده نماند تا بتواند این هدف را تعقیب کند او را به قتل رساندند. در آن زمان با گوشه

وقتی خبر مرگ او منتشر شد هیچکس نمی توانست آن را باور کند. مرگ او از جمله غیر ممکن ها مورد قبول عامه بود. دنیا بود و او در رأس ارتشی جرار. مرگ نابهنگام او مانند زندگی در پرده ای از ابهام پوشیده شده و بیشتر و مهمتر از آنچه که هست و انمود می شود در نتیجه موجب شده است که همه جا تا به امروز از وقوع یک توطئه صحبت نمایند.

اسکندر در حدود بیستم جولای سال ۳۲۵ قبل از میلاد مسیح بدنیا آمد و پدر و مادر او که به ترتیب فیلیپ مقدونی و اولمپیا س نامیده می شدند. بوجود استعداد خاصی که در فرزندانشان پی بردند لذا استادان ناموری را برای آموزش او انتخاب نمودند. اولین معلم او لئونیداس نام داشت. بسیار سخت گیر و با انضباط که طبیعتی خشن و در عین حال زاهدانه را در او بوجود آورد که در لشکرکشی های پر مصائب ایران و هند به کار او آمد.

معلم بعدی او مردی به نام Lyamechus بود که اسکندر را متمایل به هنرهای مستظرفه مانند موسیقی و شعر و هنرهای دراماتیک نمود.

وقتی اسکندر سیزده ساله شد تحت تعلیم ارسطو فیلسوف بزرگ آتنی قرار گرفت و در زمینه های فلسفه، اخلاق، سیاست و طب آموزش دید و در سنین نوجوانی اسکندر دیگر سرپنازی

کامل و سوارکاری زیرک بشمار می رفت. زمانی با پدرش بطراط بست که اسبی وحشی را رام کند و شرط را برد. همه دانستند که او چشم های کنجکاو دارد که می تواند جزئیات کامل هر چیزی را به خوبی از نظر بگذراند. اسکندر متوجه شده بود که اسب مورد شرط بندی از سایه خودش رم می کند. او اینب را به محلی که تلبش خور می شد از آگر بود و پراحتی

از این نظر به حساب آورد. سرانجام تئوری‌های دیگری نیز مطرح شده‌اند مانند ابتلای به شیستون‌زومای‌ها و پورفیریای‌ها.

بیماری شیستون‌زوما در محل وفات اسکندر به صورت بیماری‌های بومی وجود داشته است و علایم آن عبارتند از تب، دردهای عضلانی، عرق فراوان، خستگی، بی‌اشتهایی و در ناحیه فوقانی راست شکم.

بروز پورفیریای‌ها ممکن است به سبب صرف الکل ایجاد شود و با درد شکمی، علایم روانی، تب زیاد و نوروپاتی همراه است. مرگ ممکن است بعلت نارسایی تنفسی پیش آید. اسکندر هیچ‌گونه سابقه‌ای از کریزهای قبلی نداشت.

حتی قبل از قرون وسطی کسانی بودند که تئوری سبب تولد آنها بودند.

بعد از تمام این حرف‌ها هیچ‌کدام از وقاداران اسکندر نمی‌خواستند بشنوند که فاتح ۳۲ ساله دنیای آن روز با مرگی چنین رنج آور و در اثر بیماری ناشناخته‌ای فوت کند که هیچ افتخاری بر آن مرتبط نبود.

برحسب یک تئوری امین، افسران حسود تحت فرمان اسکندر او را با شراب مسموم کرده‌اند. اگر این تئوری درست باشد، از میان تمام سموم اول باید به ارسنیک مشکوک بود و برای اینکه آن را بخوبی بررسی نماییم باید به سال‌های خیلی پیش حتی تا زمان سقراط (۳۷۵-۴۶۰ قبل از میلاد مسیح) گذر کنیم.

خوردن مقداری زیاد ارسنیک می‌تواند سبب دل درد، ورم، خونریزی دهنده روده‌ها و معده و نکروز کبد شود. آسیب عروق بدن سبب ورم ریتین، پایین افتادن فشار خون و شوک می‌گردد. یک نوروپاتی پیش‌رونده شبیه سندرم گیلن باره نیز ممکن است حادث شود که سبب ضعف رو به‌تزیاید اسکندر بوده باشد.

بطور خلاصه جوانی جنگجو و قوی پنجه، در شبی که مشروب فراوانی می‌خورد بیمار می‌شود. قسمت بالای شکم او درد می‌گیرد و تب می‌کند و سرعاً کسالت او بظرف وخامت می‌رود. تشخیصی که بیش از سایر تشخیص‌ها معتبر است این است که او بدلیل مصرف زیاد از حد الکل مبتلا به ورم حاد لوزالمعده شده بود و اگر این تشخیص درست باشد باید گفت که اسکندر، فاتح شجاع دنیای قدیم، سرانجام مغلوب شد ولی نه مغلوب زویین، شمشیر و یا نیزه بلکه مغلوب صفات ناپسند شخصی خودش.

فهرست منابع در دفتر مجله موجود است.

سنگ بزرگی که توسط منجوق پرانده شده بود او را از ناحیه سر مسجروح می‌کند که احتمالاً او را برای یک دوره کوتاهی به کوری پوسته‌ای مغز مبتلا می‌نماید. به وجود آن علت مرگ زودرس او معلوم نشده است و این سوال هنوز باقی است که پس چه عاملی او را از پا درآورد؟

در سلبقه اسکندر زبانه روی در شرب الکل دیده می‌شود به طوری که در شبی هم که بیماری کشنده او شروع شد مشروب زیادی صرف کرده بود. یکی از تئوری‌های بسیار محتمل این است که اسکندر از بیماری ورم حاد لوزالمعده از نوعی که سلول‌ها را نکروزه می‌نماید می‌میرد. این تشخیص مطمئناً با سابقه زیاد روی او در شرب مایعات الکلی مخمرانی دارد بعضی عوامل دیگر نیز مانند درد شدید ناحیه بالای شکم و عفونت نیز وجود دارند که مؤید این نظریه است. اگر قبول کنیم که صرف مشروبات الکلی در آن شب به وخامت زخم موجود معدی-اثنی‌عشری می‌افزاید به طوری که ممکن است سبب پیشرفت و توسعه و نفوذ زخم به اندام اطراف شود تشخیص ورم لوزالمعده تشخیص درست و به جایی خواهد بود. دلایل دیگر درد قسمت فوقانی طرف راست شکم که منجر به مرگ او شده است ممکن است شامل التهاب یکی از مجاری صفراوی، او جستجو کنیم هیچ‌گونه علامتی در سابقه او که دلالت بر وجود یرقان داشته باشد نمی‌شود پیدا کرد. تب تیفوئید نیز که با سوراخ شدن روده که یکی از عوارض آن می‌باشد و خامت بیشتری پیدا می‌کند یکی دیگر از علل مشکوک مرگ احتمالی او می‌باشد. وجود تب، درد شکمی و بدتر شدن حال بیمار به علت ورم صفراوی نیز می‌توان به آن نسبت داد. شواهدی از ابتلاء اسکندر به اسهال در دست نیست که خود سبب نفی این بیماری می‌شود هر چند که این علامت همیشه وجود ندارد همین‌طور است سوراخ شدگی روده که ممکن است نزد مبتلایان به حصه پیشامد کند معمولاً در اوخرد دوره بیماری پیش می‌آید یعنی معمولاً سه تا چهار هفته پس از شروع بیماری.

یکی دیگر از علل عفونی مالاریا است چون اسکندر به کرات به مناطق مالاریا خیز لشکر کشی کرده است بطوریکه قبلاً گفته شد او چندین سال قبل از مرگش در Cilicia تب و لرز مبتلا شده بود. مالاریای مغزی ممکن است دلایل اغمای او بوده باشد. معده اگر سناریوی درد حاد شکمی درست باشد مالاریا را نباید

الاح کشته می‌شود. شاید اسکندر می‌بایستی به این هشدارهای ناخوشایند توجه می‌کرد. او هرگز از بابل بیرون نرفت و حتی سی و سومین سالروز تولد خود را نیز ندیده است.

علت مرگ اسکندر بصورت معاینه درآمده است زیرا قسمت اعظم آنچه را که امروز می‌دانیم قرون‌ها پس از اسکندر نوشته شده است. بر حسب آن نوشته‌ها اسکندر شبی پس از مشروب خورای فراوانی به سختی بیمار می‌شود و وقتی که از حالت مستی خارج می‌شود دچار خستگی مفرط بوده و در تمام بدنش درد داشته است. شب بعد مجدداً به مشروب خورای می‌پردازد و دچار درد شدید شکمی می‌شود. بنا بر قول دیگری، درد حاکی از شکمی اسکندر ناگهانی و بلافاصله پس از شرب فراوان مشروب حادث شده است. در تشریح این درد گفته‌اند مانند درد نیزه‌ای بود که پهلوی انسان را سوراخ کرده باشد. علایم دیگری مانند لرز، عرق فراوان و تب حادث می‌شوند که تا روز بعد هم ادامه پیدا می‌کنند.

نظریه سوم هم نیز وجود دارد که می‌گوید اسکندر شب قبل از مشروب خورای به تب شدیدی مبتلا شده بود. برای درمان او از حمام آب سرد استفاده می‌شود و بعد از سه روز اسکندر کم کم احساس بهبودی می‌نماید. ولی تب مجدداً عود می‌کند و با سفتی عضلات، بی‌اشتهایی و خستگی همراه بوده است. حالتی عمومی او ضمن دوروز بعد بهتر می‌شود به طوری که در هشتمین روز به تب شدیدی مبتلا بوده و نمی‌توانسته است حرف بزند فقط می‌توانسته است کمی دست و چشمهایش را حرکت بدهد. در روز یازدهم به حالت اغما فرو می‌رود و در می‌گذرد. (دهم ماه جون سال ۳۲۲ قبل از میلاد مسیح)

بنابر آنچه که در افسانه‌ها آمده است کلاب او پس از روزهای مدیدی پس از مرگش هیچ‌گونه علایمی از گندیدگی نشان نداده است. اسکندر در زمان‌های پیشین به چند بیماری دیگر نیز مبتلا شده بوده، یکسال قبل از مرگ سمت راست قفسه صدری او زخم عمیقی برداشته بود. یکی از سرداران اسکندر به نام Flavius Arrianus از قول یکی دیگر از سرداران اسکندر به نام بطلمیوس می‌گوید که او در یکی از لشکر کشی‌های نافرجامش زخمی برداشته که از آن هم هو او هم خون فوران می‌کرد که احتمالاً عبارت از یک همونو موترکس بوده است. او همچنین در یکی از جنگ‌ها از ناحیه پا زخمی شده بود. در مواقع دیگری